

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در جلسه‌ی گذشته راجع به تأسیس اصل در مورد تبعیت و یا عدم تبعیت از احکام الهی بود. عرض شد که به مقتضای اصل اولی اطاعت انسان از فرد دیگر و از ذات دیگر حرام است مگر اینکه جنبه‌ی ترجیح در این اطاعت از بین سایر مرجحات وجود داشته باشد. در صورت وجود مسائل مختلفه و احکام متفاوته بین ذوات مختلفه و متفاوته اطاعت انسان از یک ذات و از یک شخص می‌بایست با وجود مرجح و مُسَوِّق باشد و در صورت عدم وجود مرجح و مسوق بر اساس حکم عقل اطاعت انسان از او عقلاً حرام است و لحاظ و ملاک برای حرمت هم مسأله‌ی تفویض اختیار شخص و مکلف به فرد دیگر

و تعویض اختیار او به اختیار انسان در مقام الزام است. چون بحث در مورد حکومت اسلام به احکام الزامیه‌ی آن برمی‌گردد نه به احکام اخلاقیه بنابراین بحث به مسأله‌ی الزام و عدم الزام برگشت داده می‌شود و رجعت پیدا می‌کند.

عقل و جوب متابعت انسان را از فرد دیگر منوط به ترجیح واقعیه و نفس الامریه و مصلحت واقعیه در آن رأی بر رأی خود انسان می‌داند و در صورت عدم وجود مرجح این متابعت و این اطاعت اطاعت ملزومه‌ی بدون مرجح خواهد بود و هو لغوٌ و عبث عند العقلاء.

بناءً علی هذا همان طوری که در آیه‌ی شریفه عرض شد از آنجایی که خدای متعال مالک و مشرف و مسیطر بر نفوس و بر ذوات و بر شوائب و آثار ذوات هست از این نقطه‌ی نظر از هر ذات دیگری که لو فرض تحقیقها استقلالاً به وجوب متابعت انسان و الزام و انقیاد اقرب است و بلکه روی این حساب منحصر است. در آیات نسبت به این مسأله دلالت بسیار است... **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ... ﴿الأنعام، ۵۷﴾ ...**  
**إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ... ﴿یوسف، ۴۰﴾ ... إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ... ﴿یوسف، ۶۷﴾** یا آیاتی که وجوب متابعت را

منحصر به خداوند می‌داند، در وهله‌ی ابتدایی، تمام

اینها که مالمال از آیات در این زمینه هست مثل ...

**أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ ﴿هُود، ٤٥﴾ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ**

**الْحَاكِمِينَ ﴿التين، ٨﴾** در آن آیاتی که مربوط به

اطاعت مشرکین و عبادت آنها می‌شود **قُلْ مَنْ رَبُّ**

**السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ ... ﴿الرعد، ١٦﴾ وَ لَئِنْ**

**سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ**

**وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿العنكبوت، ٦١﴾**

**وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ**

**الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ**

**أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿العنكبوت، ٦٣﴾ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ**

**مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ**

**بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿لقمان، ٢٥﴾ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ**

**خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا**

**تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ**

**كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِيَ بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ**

**رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿الزمر،**

**٣٨﴾** حتی به مشرکین به همین کیفیت است. و یک

اشکالی که فعلاً مطرح هست نسبت به مشرکین در

اینجا که مسیحیت این مسأله را مطرح می‌کند و

حتی در غیر از مسیحیت در مورد عبدهٔ اوثنان و اصنام

و گروه‌های دیگر از مشرکین این قضیه هست،

مطلبی را که آنها می‌گویند این است که می‌گویند

شما چطور واسطه‌ی در فیض الهی را قائل هستید

مثل فرض کنید که انبیاء، مثل ائمه، اینها وسائط در فیض الهی هستند اما در عین حال آن مبدأ و آن ذات را واحد می‌دانید؟ ما هم در عبادت اصنام و عبادت ابقار و عبادت انجم و عبادت شمس و قمر و امثال ذلک اینها را مظهر برای تجلی آن ذات می‌دانیم، چطور اینکه در آیهی قرآن هم به این مسأله اشاره شده **... إِلَّا لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى**... ﴿الزمر، ۳﴾ که در اینجا جنبه‌ی وساطت و وسیله لحاظ شده و اعمال شده، پس بنابراین چه جوابی می‌شود به آنها داد؟

وقتی که آنها می‌گویند ما که این بقریا صنم را عبادت می‌کنیم نه اینکه این را عبادت کنیم، در واقع ما داریم - در کتاب‌هایشان می‌گویند ها - در واقع ما داریم آن ذات را عبادت می‌کنیم منتهی چون به آن ذات دسترسی نداریم و در عالم غیب، در غیب الغیوب، در آنجا متمکن است، از این باب مظهر او را که حاکی و نماینده‌ی آن ذات است به عنوان آیتیت و مرآتیت، ما او را پرستش و عبادت می‌کنیم پس بنابراین ایرادی وارد نمی‌شود.

جوابی که باید از این اشکال داد این است که

خدای متعال فقط ذات خود را منحصر برای عبادت قرار داده است، حتی وسائل دیگر و حتی وسائط دیگر و حتی اقرب حجب و وسیله‌ی اول، حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را هم مستوجب برای عبادت قرار نداده است بلکه رسول الله در این مرتبه مانند سایر افراد می‌ماند. یعنی همان ذاتی را که ما عبادت می‌کنیم، همان مبدأیی را که ما در قبال او تواضع می‌کنیم، رسول الله هم به همان مبدأ و به همان ذات سجده می‌کند و رکوع و سجود می‌کند. پس بنابراین مسأله‌ی عبادت انحصار به ذات پروردگار دارد زیرا خدای متعال هیچ واسطه‌ای را بین خود و بین ذات انسان قبول نمی‌کند و این حکایت از مقام جمعیت و صرافت و وساطت او می‌کند که ذات... - این نکته‌هایی که می‌خواهم عرض کنم اینها همه داخل در درس است ها، خارج از درس نیست - ذات انسان هیچ واسطه‌ای را بین خود و بین خدا نمی‌پذیرد و خدای متعال هیچ واسطه‌ای را بین خود و بین ذات انسان نمی‌پذیرد و جهت مسأله هم به دو قضیه برمی‌گردد:

قضیه‌ی اول این مسأله‌ی اصل خلقت و حقیقت  
 نشأت و انشعاب روح انسان است از ذات پروردگار  
 که می‌فرماید **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي**  
**فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿الحجر، ۲۹﴾** **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ**  
**فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿ص، ۷۲﴾**، **وَ**  
**يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا**  
**أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿الإسراء، ۸۵﴾** که تمام این  
 آیات می‌فرماید که **ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا**  
**الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ**  
**لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**  
**﴿المؤمنون، ۱۴﴾** که این خلق آخر عبارت است از  
 افاضه‌ی حقیقت ذات به این جنبه‌ی مادی و نزول آن  
 حقیقت ذات در عالم طبع و در عالم ماده که چطور  
 این ذات می‌آید و در عالم طبع و ماده تعلق به بدن  
 می‌گیرد اینجاست که می‌فرماید **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ**  
**فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿الحجر، ۲۹﴾** **فَإِذَا**  
**سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ**  
**﴿ص، ۷۲﴾** و در سایر موجودات و حتی نسبت به  
 ملائکه‌ی مقرب این تعبیر نفخ از روح در آنجا وجود  
 ندارد.

پس بنابراین از جمله‌ی مخلوقات و از همه‌ی  
 مخلوقات این انسان است که حقیقت او حقیقت  
 بلاواسطه‌ی ذات است. یعنی نفس ذات در اینجا

متعلق برای خطاب کُن شده است، پس هیچ واسطه‌ای بین انسان و بین خدا وجود ندارد، بنابراین عبادت باید به خدا تعلق بگیرد نه به غیر خدا. نکته خیلی نکته‌ی ظریفی هست ها! که وقتی که ذات، آن همان حقیقت روح نازل شده است وقتی که می‌خواهد در مقام اطاعت و انقیاد و تواضع و در مقام عبادت برآید خود ذات هم باید ذات را سجده کند. آن حقیقت جزئی‌ی ذات سجده بر حقیقت کلی ذات وارد می‌کند. این حقیقت مصداقی‌ی مقید سجده بر آن حقیقت کلی‌ی غیر مقید و لا انتهای و مطلق می‌آورد. این وجه و دلیل اول به جهت انحصار مسأله‌ی عبادت در ذات پروردگار.

مسأله‌ی دوم مسأله‌ی مقام الله است که مقام جمع الجمعی و استجماع صفات کمالیه در همه‌ی عوالم وجود است. خدای متعال بر خلاف نظر بسیاری دارای مراتب مستقله نیست که قائلین به مسأله‌ی تشکیک در وجود قائل به مراتبه‌ی مستقله هستند، بلکه ذات در عین ظهور متفاوت و در عین تجلیات متفاوت در مقیدات متفاوت از مبدعات و غیر

مبدعات، از مجردات و غیر مجردات، با تمام این اختلاف در آن مرتبه‌ی تجلی، در عین حال حضور و وجود خودش را به عنوان وجود بسیط و بالصرافه در همه‌ی این مقیدات حفظ می‌کند.

پس بنابراین وقتی که انسان نسبت به یک امری توجه می‌کند و می‌خواهد او را واسطه قرار بدهد برای آن حقیقتی که آن حقیقت در غیب الغیوب است، این خدا را محدود به عالم غیب کرده است و محدود و مقید به غیر از مرتبه‌ی ظهور کرده است و هو عین الشریک و الکفر بالله العظیم! وقتی که ما قائل به حضور حقیقت وجود به مقتضای بسیط الحقیقه کل الاشیاء هستیم و به مقتضای صرافت وجود در همه‌ی حقایق هستیم بنابراین توجه به یک امر مقید و بدون توجه به آن حقیقت غیبی عبارت است از عنایت استقلالی برای این وجود مقید در قبال آن حقیقتی که خود آن حقیقت همه‌ی شوائب این وجود مقید را در خودش هضم و حل کرده و حقیقت همین صنم عبارت است از تجلی ذات پروردگار در این چوب یا در این قالب دیگر. آن وقت چطور ممکن است که ما آن حقیقت واقعی را در مرتبه‌ی غیب الغیوبی قرار بدهیم و بعد توجه به این کنیم که این



ما را به او برساند در حالی که خود این تجلی اوست پس توجه به این دیگر چه معنا دارد؟ و از آنجایی که آن حقیقت در همه‌ی مظاهر هست خود انسان هم یک تجلی خداست چرا انسان به این تجلی سجده کند خب به خودش سجده کند، مگر انسان جدای از این قاعده است؟ آن کسانی که می‌گویند بت را ما مظهر برای تجلی قرار دادیم مگر خود تو مظهر تجلی نیستی؟ تو که از این بت اشرف هستی. آن بت فقط چوب است ولی از نقطه‌ی نظر ماده ... نیستی و خون هستی و پوست هستی و همه‌ی اینها اشرف از چوب هستند از نقطه‌ی نظر ظاهر.

مضافاً علی هذا تو نفس داری و این بت نفس ندارد، تو روح حیوانی داری و این بت روح حیوانی ندارد پس اینها را چطور شما از دیده مخفی کردید؟ و اگر به جنبه‌ی ظهور نگاه می‌کنید چه فرقی بین ظهور، اگر ظهور ظهور متساوی باشد، چه فرقی بین ظهور حق در این بت و تجسم این به عنوان رب النوع برای صفات پروردگار است و بین ظهور حق در تویی که سجده می‌کنی و تجسم تو به عنوان فرد دیگر؟ و چه فرقی بین تو و بین دیگری است؟ و

فرعون که افراد را به خود می خواند به آنها می گفت  
من تجلی قدرت و سلطنت پروردگار هستم، خب به  
او می گویم شما از این تخت بیا پایین بنده می روم  
روی آن تخت می نشینم من می شوم تجلی قدرت و  
سلطنت پروردگار، ها! من می شوم. شاه هم همین  
حرف را می زد و می گفت: پادشه سایه ی خدا باشد-  
این شعر را می گفتند همان موقع ها- سایه از اصل کی  
جدا باشد؟ بله پادشه اگر پادشاه باشد سایه ی  
خداست ولی دلیل نیست بر اینکه هر کسی پادشاه  
باشد، شما بیا پایین، دیدی که پادشاه نبودی، مدت  
سرامد و بعد هم رفتی. همین طور زمانه شاه  
می آورد، پادشاه می آورد، رئیس می آورد یکی پس از  
دیگری می روند. اگر واقعاً او مالکیت و ملکیت  
واقعی دارد پس چرا از دست می دهند و اگر ندارد  
پس چرا به خود می بندد و دیگر افراد چه فرقی با او  
می کنند؟

پس به این دو دلیل عبادت بر غیر خدا جایز  
نیست و عبادت به معنای انقیاد است. در مسأله ی  
حکم و انقیاد هم مطلب به همین کیفیت است؛

اول اینکه ذات انسان باید منحصرأً متصل به ذات پروردگار باشد چون جزء از نقطه‌ی نظر حقیقت وجودی خود، مندرک در کل است پس بنابراین نمی‌تواند متعلق به جزء دیگر و مظهر دیگر مانند خود باشد، این یک.

دوم اینکه چون پروردگار متعال مالک بالحقیقه‌ی همه‌ی افراد هست و سایر تملکات تملکات مجازی است پس بنابراین انقیاد عبد در مقام اطاعت نسبت به مولای حقیقی اولاست تا انقیاد انسان نسبت به یک شخص در مقام قسیمیت و مثلثیت و مماثلت، هر دو مثل هم هستند. این اصل اولی.

چطور اینکه آیات قرآن دلالت دارد بر اینکه **إِنَّ** **الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ** فقط حکم اختصاص به خدا دارد، ملاک برای انحصار حکم به پروردگار هم مشخص شده.

در آیه‌ای از آیات قرآن می‌فرماید **مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ** ﴿آل عمران،

۷۹﴾ هیچ رسولی نمی‌تواند به مردم بگوید که **كُونُوا**

**عِبَاداً لِي** بیایید من را عبادت کنید، از من اطاعت

کنید، انقیاد را به من رو بیاورید **مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ**

**اللَّهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ** بدون جنبه‌ی الهی بیاید، بینید چقدر این آیه عجیب است! خیلی من از مرحوم آقا این آیه را می‌شنیدم! بدون **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بدون اینکه الله در کنار رسول باشد، الله در کنار رسول باشد، الله در کنار رسول باشد آن رسول می‌شود الله، الله از کنار رسول برود آن رسول می‌شود کاحد الناس. **وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ** باید شما ربّانی باشید، عمل‌تان عمل ربّ باشد، مستند به ربّ باشد، فعل‌تان فعل ربّانی باشد چرا؟ **بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ** چون شما دارید کتاب را تحویل می‌دهید **وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ** شما دارید این مکتب را درس می‌دهید **مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ** هیچ بشری نمی‌تواند این کار را بکند! هیچ بشری نمی‌تواند یک همچنین حرفی بزند! **مَا كَانَ** اختیار ندارد، حقش نیست، حقش نیست اصلاً، اصلاً نمی‌تواند این حرف را بزند. بعد در آن آیه‌ی بعدش هست که، قرآن هست؟ یادم است که سوره‌ی آل عمران بود، آیه‌ی هفتاد و نه از سوره‌ی آل عمران، **مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ** بله دیگر این مربوط به پیغمبر است دیگر، **أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ**

**كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ** خیلی این آیه آیه‌ی عجیبی است که خیال می‌کنم از نکات اصلی بحث‌مان این آیه است، **ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ** خدا به او کتاب داده و حکم داده و نبوت داده. کتاب داده، کتاب قانون و کتاب کیفیت رشد و رقا ع در همه‌ی شوائب وجود، اجتماعیه، شخصیه و همین طور مسائل روحیه، اخلاقیه. و دیگری این که حکم داده، فاصل و مایز بین حق و باطل داده، و همین طور نبوت داده، به او وحی می‌شود و مسائل به او القا می‌شود، یک همچنین بشری نمی‌تواند بگوید که **كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ** بیایید من را عبادت کنید جدای از خدا، بیایید سراغ من، بیایید به طرف من من دون الله و جنبه‌ی الله را در اینجا کنار بگذارید.

سؤال: ؟

جواب: نه این می‌گوید که بیایید از من اطاعت کنید بدون خدا، یعنی جنبه‌ی الهی در این مسأله...

سؤال: عبادت است یا اطاعت؟

جواب: عبادت، **كُونُوا عِبَادًا لِي** عبادت دیگر،

حالا اینجا فرقی نمی‌کند عبادت و انقیاد و اینها، عباد یعنی این کسانی که در مقام اطاعت هستند، آن منظور ماست نه اینکه حالا آن سجده کردن و ...، آن یک

مطلب اصلی بود نسبت به این آیه، آن چیزی که ما مطرح کردیم. آیه می‌گوید **كُونُوا عِبَاداً لِّي** عباد، عبد در قبال مولا، موالی، عبید، خب عبید که نمی‌آیند موالی را سجده کنند احکام موالی را می‌آیند انقیاد می‌کنند، اطاعت می‌کنند، این کار را بکن آن کار را نکن بخواب برو چه بخر چه کار کن، احکام را اطاعت می‌کنند.

حالا این افرادی که به آنها حکم و نبوت و اینها داده شده اینها بیایند و بگویند بیاید از احکام ما اطاعت کنید من دون الله، بدون جنبه‌ی الهی قضیه، بدون اینکه خدا را در نظر داشته باشید بیاید پیش ما! و اینها هم افراد افراد عادی که نیستند، افرادی هستند که کتاب به آنها داده شده، فقه خوانده‌اند، فلسفه خواندند، فلان، حالا یا خواندند یا افاضه شده، هر چه می‌خواهد باشد، بالاخره فرد عادی برای اطاعت نیستند، یعنی قصاب داخل خیابان نمی‌آمده بگوید آقا کونوا عباد لی! فردی است که به او کتاب و حکم و نبوت داده شده، در عین حال بیاید...! کسی که به او کتاب و حکم و نبوت داده شده نمی‌تواند بیاید بگوید کونوا عباد لی! چرا؟ چون کتاب و حکم و نبوت چه ارتباطی به عبادت

دارد؟ چه ارتباطی به انقیاد دارد؟ کتاب به او داده شده بسیار خب، نبوت هم به او الهام می شود بسیار خب، اینها همه درست ولی اینها هیچ کدام ملاک برای انقیاد نیست. چرا ملاک برای انقیاد نیست؟ چون اینها اصالت ندارد. تمام اینها بالعرض است. حکمی که به این داده شده این حکم حکم من الله است، این افاضه‌ی من الله است، نبوتی که به این داده شده افاضه‌ی من الله است، کتاب کتاب من الله است از خانه‌ی خاله‌اش که نیاورده! از خانه‌ی عمه‌اش که نیاورده این حکم را این پیغمبر، خدا به این حکم را داده، نخواهد می گیرد، خدا به این کتاب را داده، نخواهد می گیرد، خدا به این نبوت را داده، نخواهد آن نبوت قطع می شود چطور اینکه بعد از پیغمبر نبوت قطع شد، وحی قطع شد. خدا می دهد به یکی و از یکی می گیرد.

حالا تمام اینها آن جنبه‌ی قبولیت و تأثیرگذاری و آن جنبه‌ی مؤثریت و آن جنبه‌ی الزام و آن جنبه‌ی محقق شدن در خارجش منوط به چیست؟ منوط به الله است. حالا اگر این بیاید من دون الله بگوید کونوا عباد لی این می شود چه؟ می شود مُلغی، تمام اینها به لحاظ جنبه‌ی من الله بودنش و نشویند از الله

است، وقتی که این طور باشد پس می‌تواند یک پیغمبری بگوید بیاید از من اطاعت کنید بدون آن جنبه‌ی الهی؟ این می‌شود نفس، این که دیگر پیغمبر نیست.

پس خیلی باید هواسمان جمع باشد ها! ممکن است که در عین کتاب و حکم و نبوت و اینها نفس وجود داشته باشد، اگر نفس وجود داشته باشد حکم و کتاب و نبوت به درد نمی‌خورد! وجود نفس هم به چه شکلیت است؟ کونوا عباد لی است. کونوا عباد لی، اینجا بیاید.

یک آقای در یک مسجدی بود، مریدش آمده بود مدتی مسجد قائم پیش مرحوم آقا. این بعد از یک مدتی او را دیده بود و گفته بود که آقا شما را نمی‌بینیم و فلان و این حرفها!

گفتش که بله دیگر، توفیق نداشتیم و...

بعد تحقیق و فلان و چه، بله آقای آقا سید محمد حسین طهرانی در مسجد قائم نماز می‌خوانند و اینها، چون راه نزدیک است و فلان و این حرفها ما دیگر مدتی است که آنجا می‌رویم.

بله البته خب ایشان فرد زحمت کشیده‌ای است



ولیکن عقاید ایشان خیلی عقاید صحیحی نیست  
می گویند که ایشان عقاید درویشی صوفیانه دارد و از  
این حرفها! حالا شما بیاید اینجا ما مطالبی را که  
مورد اتفاق همه‌ی علماست بیان می کنیم!

خب آقا جان شما آقای طهرانی را نمی شناسید؟  
شما که این حرف را می زنید دارید غصه‌ی چه چیزی  
از این فرد را می خورید؟ غصه‌ی دین این را  
می خوری یا غصه‌ی مرید را می خوری که یک مرید  
از دستت رفت؟ غصه‌ی دین می خوری؟ ارواح  
عمهات! هان؟ تو می بینی یک مرید چرب و شیرین  
از دست رفت! رفت آقا بگرد بیاورش! کجا؟ من این  
همه برایت زحمت کشیدم! خیلی عجیب است ها!  
واقعاً عجیب است!

یک وقت یک مسائلی پیش آمده بود، مسائل  
عجیبی پیش آمده بود! یک قضیه‌ای. یک بنده‌ی  
خدایی به یکی می گفت من پای این زحمت کشیدم!  
من با این چیز کردم بعد حالا این پیش فلانی رفته؟  
خب اگر زحمت است برای چه کسی کشیدی؟ اگر  
برای خدا کشیدی خب حالا می خواهد اینجا باشد یا

یک جای دیگر، نماز که باید بخواند چه در این مسجد چه برود داخل آن مسجد بخواند، اگر برای غیر خدا کشیدی خب آن دیگر مسأله‌ی دیگر است!

اینجا این آیه صاف می‌آید قضیه‌ی انسان را می‌گذارد کف دست آدم، آقا بین نگاه به خودت بکن بین من دون الله است یا نه من عند الله است؟ وقتی که می‌گویی بیاید اطاعت مرا بکنید، اولاً آنها که نمی‌گفتند بیاید اطاعت من را بکنید، بیچاره پیغمبر، می‌گفتند آقا بیاید حرف خدا را بشنوید منتهی از زبان من، آنها که نمی‌گفتند بیاید به طرف من. آیات قرآن را همه را نگاه کنید حضرت موسی حضرت نوح حضرت فلان و اینها، اینها همه می‌گفتند اطاعت خدا را بکنید نمی‌گفتند اطاعت من را بکنید، اطاعت خدا را بکنید این وجه اولش. ثانیاً آنها که می‌گفتند، بر فرض هم بگویند بیاید اطاعت من را بکنید، این من در چه قالبی؟ من در قالب من عند الله نه در قالب من عند و تلقاء نفسی، از این عند نمی‌آید که این دعوت به سوی خود کند، چون این متصل به عند الله هست [این حرف به] زبان او می‌آید، **إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ﴿الطَّارِقُ، ۱۳﴾** وَ مَا هُوَ **بِالْهَزْلِ ﴿الطَّارِقُ، ۱۴﴾** پس روی این جهت این

حکم آمده به من عند الله.

اگر قرار است برای خدا باشد حالا مریدت از این مسجد رفت به یک مسجد دیگر، خوب رفت که رفت، رفت که رفت، رفت که رفت. افرادی که در مسجد مرحوم آقا بودند گاهی اوقات می رفتند یک جاهای دیگر، اصلاً ایشان نمی پرسیدند کجا رفتی؟ کجا آمدی؟ می فهمیدند، می فهمیدند. کجا رفتی؟ کجا آمدی؟ ابداء و ابداء، خودش می خواهد برود، خودش می خواهد برود برود. من راجع به یک مورد در تمام عمرم ندیدم از مرحوم آقا که در آن موقع مثلاً فردی از مسجد ایشان رفته حالا به یک مسجد دیگر، ایشان بگویند که مثلاً چرا رفته آنجا؟ چرا...؟ می گفتند خودش می داند. ما نه به کسی می گوئیم بیاید و نه به کسی می گوئیم بروید، این عین عبارت ایشان است و این را تا آخر عمر هم حفظ کردند و بدون این هم فایده ندارد رفقا، سرمان کلاه می رود! بدون این حالت سرمان کلاه می رود، باختیم قضیه را.

در همان زمان مرحوم آقا، ایشان بعضی ها را

مسئول جلسه می کردند. همین که مسئول جلسه می شد دیگر ارتقاء پیدا می کرد می رفت بالا! ها! من مسئول جلسه هستم! رفت بالا! اخلاقش با بقیه عوض می شد! طرز صحبتش با بقیه عوض می شد! کیفیت برخوردش با بقیه عوض می شد! یک جور دیگر به بقیه نگاه می کرد! اگر یک کسی یک حرف می زد به او برمی خورد که چرا در جلسه تو حرف زدی؟ تو را مسئول کردند حاضر غایب کنی آقا جان! همین، والسلام نامه تمام! این حرفها چیست؟ چه کسی آمد چه کسی نیامد؟ تو چه فرقی با بقیه می کنی؟ چه فرقی می کنی؟

مرحوم آقا به من گفتند که آقا این حرف را برو بزن. ما رفتیم به یکی گفتیم؛ گفتیم برو در جلسه ی طهران این را بگو. رفته گفته. آن مسئول صدایش کرده گفته شما به چه اجازه ای این حرف را زدید؟! گفت آقای آقا سید محسن به ما گفت. ایشان بگویند شما باید بیاید به من بگویید اگر من صلاح دانستم مطرح می کنم! آن هم رو کرده بود گفته بود ببخشید ما این چیزها را بلد نیستیم، حالا فحشش نداده بود،

همین گفته بود ما این چیزها را بلد نیستیم. بعد همان شخص آمد پیش من اعتراض، آقا یک همچنین مسائلی هست و یک همچنین...! گفتم شما تلفن کنید به من از من وقت بگیرید، آن موقع زمان مرحوم آقا که ما مشهد بودیم و به همان خانه ای را که ساختیم تازه رفته بودیم، وقت بگیرید وقتی به شما وقت دادند بیاید تا بگویم چه کنید و تا الان هم نیامده! بابا آقا به شما گفتند که بشوید مسئول، آقایان جلسه‌ی دیگر خانه‌ی چه کسی است؟ آقایان ایها الناس خانه‌ی آقا مشهدی فلان است، همین والسلام! این حرفها را نداریم! این بازیها را نداریم! این کلک و حقه‌بازیها دیگر چیست؟ اینها دیگر چه بساطی است؟ آدم که نبایستی که فرض کنید...! این مسأله خیلی مسأله‌ی مهمی است ها که انسان بفهمد در چه محدوده‌ای دارد حرکت می‌کند و چه قسمی دارد می‌رود. امروز می‌گویند آقا شما مسئول باش فردا می‌گویند آقا شما باش پس فردا...، بالاخره یکی باید این وسط بیاید، آقا شیر یا خطی، قرعه‌ای، بیاندازید بالا! دارید سکه؟ سابق...، آقای نوری شما این کار

را می‌کردید؟ می‌اندازیم بالا شیر آمد، آقای نوری  
رئیس جلسه، می‌خواهی آقا رئیس جلسه بشوی یا  
نه؟ می‌خواهی همین الان نصب می‌کنیم مادام‌العمر!  
این حرفها را نداریم.

مرحوم آقا به یکی می‌گفتند آقا شما این حرف را  
برو بزن، این خیال می‌کرد حالا این شده دیگر  
نمایندهی آقا! بابا آقا روزی به هزار نفر دارند  
می‌گویند، یک کلمه به تو حالا یک اعتنایی کردند به  
تو هم گفتند برای اینکه تو هم حالا خیال نکنی که به  
تو توجه نمی‌شود. آقا شما بروید فرض کنید مشکل  
فلانی را حل کنید- جدی من اینها را دیدم ها! من  
همه‌ی اینها را دیدم اغراق نمی‌کنم- مرحوم آقا به  
یکی گفته بودند که رفتی طهران به آقا سید محسن  
بگویند که در جلسه این را بگویند، یک بنده‌ی خدایی،  
همان آقای که الان مو گذاشته تا اینجا و یک دانه از  
این تسبیح‌های اینقدری می‌اندازد دور گردنش و  
می‌رود در حرم امام رضا نعره می‌کشد! شب بود ما  
نشسته بودیم داخل حیاط، به ما گفت ایشان] (یعنی  
آقا)] یک همچنین مسأله‌ای گفتند که در جلسه

مطرح شود، چه چیزی هست اصلاً! گفتند که به آقا سید محسن بگویید اما خب به ما گفتند! چه شد قضیه؟ به آقا سید محسن بگویید ولی خب به ما گفتند! حالا می خواهید شما یا می خواهید ما علی کل حال...! گفتم نه قربان اختیار دارید با وجود سرکار که بنده نمی توانم...! یک خورده هم ما هندوانه گذاشتیم و نه آقا شما باید...! این حرفها چیست؟ این امریه از ناحیهی حضرت رب العزه بود جنابعالی شرف انزال یافتید نمی شود این...! هیچی امر صریح مرحوم آقا که برو به فلانی بگو که بیاید این را بگوید گذاشته کنار...! من بودم در آن مجلس گفت که بله در جلسه‌ای که در مشهد بودیم امر فرمودند که فلان...! اصلاً آقا چه می خواستند بگویند این چه چیزی گفت؟ اصلاً خراب کرد! نه آن منظور حاصل شد و بقیه هم به ریشش خندیدند!

بله این مسائل خیلی بوده و خوب ما باید بفهمیم آقا جان کجا قضیه می‌لنگد و کجا خراب است و چطوری نفس می‌آید و با انسان بازی می‌کند و مسائل را کم کم به نفع خودش برمی‌گرداند! هیچ

فرقی بین افراد جلسه و بین مسئول نیست. اتفاقاً من نظرم از اول، زمان مرحوم آقا به این بوده که ریاست ادواری باشد یعنی مثلاً فرض کنید یک ماه این آقا رئیس بشود بعد خلعت را دریاورد به آن یکی بپوشاند آن یکی بشود رئیس، بعد او...، حالا همچنین، حالا باشد، حالا به همان کیفیت زمان حیاتشان فعلاً باشد ولی حقیقت مسأله این است.

این من دون الله خیلی مسأله است. در این من دون الله خیلی ما باید توجه کنیم که چه می خواهد قرآن بگوید؛ **مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ. وَ لَا يَأْمُرُكُمْ وَ أَمْرٌ نَمِي كُنْدَ شَمَا رَا أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْبَاباً** اینها را ربّ برای خودتان قرار بدهید، خدای برای خودتان قرار بدهید **أَ يَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ** ﴿آل عمران،

۸۰﴾ می شود یک همچنین چیزی که امر کند به کفر

بعد از اینکه مسلمان شدید؟

در این آیهی شریفه آنچه که مسلم است این است که اطاعت باید از ناحیهی پروردگار باشد و این اطاعت در هر مظهري که بخواهد تحقق پیدا کند



باید جنبه‌ی صبغة اللّهی داشته باشد. اگر بخواهد به اندازه‌ی سر سوزنی از آن جنبه‌ی صبغة اللّهی به جنبه‌ی بشریت و نفسی که جنبه‌ی من دون اللّهِ است نزول کند، در آنجا انسان باید بایستد، آنجا دیگر نمی‌تواند اطاعت کند، اطاعت در آنجا می‌شود حرام. بنابراین اطاعت به مقتضای اصل اولی به چه کسی تعلق گرفته است؟ به خدای متعال تعلق گرفته. پس از خدای متعال به آن کسی که حرف او حرف خداست و حقیقت او حقیقت خداست. انشاءاللّهِ در جلسه‌ی دیگر راجع به اینکه این شخص کیست و چه آثار و لوازمی بر او مترتب است صحبت خواهیم کرد.

سؤال: ؟

جواب: نه جنبه‌ی نفسی نباید باشد.

سؤال: پدر و فرزندی...

جواب: خدا گفته، خدا گفته از این اطاعت کن.

خدا می‌گوید تو از شمر اطاعت کن.

سؤال: جنبه‌ی نفسی...

جواب: خدا گفته، وقتی خدا بگوید تو از شمر

اطاعت کن، دیگر انسان از چه کسی اطاعت کرده؟

از شمر اطاعت کرده؟ نه دیگر.

سؤال: ولو اینکه خلاف هم باشد؟

جواب: هر چی می خواهد باشد. وقتی خدا

بگوید آن است، انسان باید او را اطاعت کند.

سؤال و جواب به زبان عربی

سؤال: ؟

جواب: البته راجع به این قضیه چیز نیست،

مسأله به آن حقیقت عبادت از ناحیه‌ی ما برمی‌گردد

اما اینکه چه شخصی می‌تواند بگوید کونوا عباداً لی،

چه کسی می‌تواند این حرف را بزند و در این عباداً

لی، آخر یک وقت پیغمبر می‌آید می‌گوید کونوا

عباداً لله، مثلاً حضرت داود هم می‌گوید کونوا عباداً

لله، آنها به طهارت ذاتی نرسیدند، چون مراتب انبیاء

مراتب مختلفی است ولی آن کسی که به طهارت

ذاتی رسیده است او می‌تواند بیاید بگوید کونوا

عباداً لی و در این عباداً لی، الله خوابیده، یعنی الله

در بطن عباداً لی است مثل اینکه به جای اینکه

بگوید کونوا عباداً لله می‌گوید کونوا عباداً لی. کونوا

عباداً لی و کونوا عباداً لله هر دو سیان هستند. این

فرد باید به طهارت ذاتی رسیده باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد